

## کلود اولین

### آیا رمان پلیسی نوعی ادبیات است؟

داستان نویسنده و منتقد فرانسوی

اگرچه استیونسن Stevenson در یکی از نوشته‌های خود آلهه رمان پلیسی را بانوئی فرانسوی خوانده است، پیش از هر چیز می‌خواهم بگویم که يك نویسنده انگلوساکسن بهتر از من می‌تواند در این باره بحث کند. رمان پلیسی انگلیس و امریکا سراسر دنیا را فرا گرفته است. از زمان آزادی فرانسه دسته ای مترجم شب و روز در این راه می‌کوشند و چنان شتابی در ترجمه این گونه رمانها بکار می‌بندند که هر خواننده ای می‌تواند به آسانی متوجه آن شود. داستان های پلیسی بساط کتابفروشان را پر کرده است. از این گذشته در انگلستان و امریکا گفتگوها در این باره به میان آمده و مقاله های بسیار ایشار یافته و این مسأله از هر نظر بررسی شده است.

اما باید بگویم که این مسأله در کشور ما درست بررسی نشده و هنوز بحث در باره رمان پلیسی آغاز نیافته است.

ابتداء باید دید چرا استیونسن آلهه رمان پلیسی را بانوئی فرانسوی دانسته است و پیش از بحث در این باب، بیهوده نخواهد بود که سخن کوناھی در باب کتابی با ارزش به میان آوریم، چون جواب این سؤال را در همین رساله ای که به عنوان «رمان پلیسی و تأثیر فکر علمی» و به وسیله رژی مساک Régis Messac نوشته شده است می‌توان به دست آورد. با وجودی که رمان پلیسی موجب تحقیق و مطالعه چندانی در فرانسه نشده است گمان نمی‌برم که هرگز حتی در امریکا یا انگلستان نیز موجب الهام چنین کتابی عظیم شده باشد. این رساله که من از آن نام بردم در هفتصد صفحه به قطع بزراک چاپ شده است و نام ۱۶۰۰ نویسنده در آن آمده است. اگر چه این کتاب مدتی پس از جنگ ۱۹۱۴ انتشار یافته است باید دانست که در باره رمان پلیسی حتی پیش از آنکه چنین چیزی پیدا شود به بحث پرداخته و منشاء آن را در گذشته ای بسیار دور، نزد ایرانیان و عبرانیان و اعراب و یونانیان و از این گذشته در سرگذشت شاهزادگان سراندیب «هزار و یکشب» و «ملک اودیپ» جستجو کرده است. باید بگویم که «مساک» در رساله خود اودیسه Odysée را که یکی از اجداد رمان پلیسی است فراموش کرده است. این حرف را من نزده ام. این سخن یکی از اساتید فلسفه است که در یکی از ماهنامه های سنگین ما یعنی «مجله تاریخ فلسفه و تاریخ تمدن» چاپ شده است.

استاد نامبرده در این باره می‌گوید:

از بس که برای تجزیه و تحلیل در کلاس های درس این شعر عظیم را به قطعه های ده و پانزده سطری تقسیم کرده ایم شاید از یاد برده ایم که ادیسه داستان زیبایی است که می‌تواند حس کنجگاری شنونده را برانگیزد و با آن حوادث شورانگیزی که بیان می‌دارد چنان تأثیر هیجانی پدید آورد که شاکر در به جای آنکه به اتمام ترجمه ای که معلم به عنوان تکلیف شبانه به او داده است بکوشد، در صد اطلاع از بقیه سرگذشت برمی‌آید. مگر ممکن نیست این داستان را داستان پلیسی نام دهیم؟ این فاجعه با توطئه و دیسه ای آغاز می‌یابد.

اولیس Ulysses ، یهلوانی که همه توطئه ها را نقش بر آب می سازد ، کیست ؟ مردی است که دستخوش تناسخ شده و چون پای درجهنم نهاده است از اسرار پشت پرده اجتماع آگاهی دارد . از این گذشته مردی هوشمند و آگاه و ماهر است که هرگز نمی گذارد حوادث به تنهایی نتایج خود را به بار آورد . مثلاً در لباسی دیگر به ایتاک Ithaque پای می گذارد... رفته رفته از وفاداری کنیزان و از دسایس عشقی که میان آنان و خواستگاران وجود دارد آگاه می شود ، و مسأله در اینجا است که باز در جستجوی آن بر می آید که ببیند چگونه به دست خود ، یکه و تنها ، این قوم بی آذرم را که هر روز قصد خانه او می کنند کیفر دهد . چون کار آگاه خوب می داند که پس از طرح مسأله باید آرام بود ، اولیس نیز برای تمدد اعصاب و رفع نگرانی به خواب می رود .

پس باید در جستجوی جادوگری برآمد . مفهوم و معنای موضوع شاعرانه « کمان » که هیچ خواستگاری نمی تواند زه آن را بکشد همین است . برای استفاده از سلاحی که از دور قاتل جان دشمن است باید تنها بود . اولیس وقتی که جز شمشیر سلاحی در دست دشمنان خود نمی بیند به کشتار آنان دست می زند .

بگذار داستان این مبارزه شور انگیز را از نو بخوانیم : همان لرزشی که در خوانندگان داستانهای ژرژ سیمنون Georges Simenon پدید می آید بر شنوندگان و خوانندگان « همر » Homère نیز دست می دهد .

مساك با وجود از قلم انداختن همر و هملت Hamlet کتابهای بی شماری خوانده است . هر بار که رازی در ادبیات پیش آمده و قهرمانی برای کشف آن از راه استنتاج و استدلال کوشش به کار برده است مساك به شور و هیجان آمده و به تجزیه و تحلیل آن پرداخته است . وانگهی مساك معترف است که باز یافتن رمان پلیسی در نزد اعراب عهد عتیق اندکی لطف و مراعات می خواهد . اما وی این لطف را ابراز می دارد و من باید بگویم که پاره ای از مثالهای وی پس دلنشین است ، و ما اکنون سخن را از ارشمیدس آغاز می کنیم .

همه کس ارشمیدس را می شناسد . همه کس می داند که وی روزی با سر و وضعی بسیار ناشایسته کوچه های سیرا کوز را زیر پا گذاشت و فریاد زد : « یافتم ! یافتم ! » اکتشاف نبوغ آمیزی که وی در آن زمان کرده بود و همه کس از آن خبر دارد این گناه او را از یاد ها برده و رفتار آن روزش را معذور داشته است اما چیزی که جهانیان کمتر از آن خبر دارند علت فریاد این مرد بود : « یافتم ! یافتم ! » بر حسب معمول کمان می رود که مقصودش این بوده است : « من اصل خود و تعریف آن را یافتم » اما چیزی که ارشمیدس مانند آلهه حقیقت به هنگام بیرون آمدن از آب فریاد زنان می گفت چیزی دیگر بود . معنی فریاد وی این بود : « من راه روسپاه کردن و شرمنده ساختن دزد را یافتم » چه در آن ایام ارشمیدس دانشمند از طرف دربار مأمور تفتیش و تحقیق گشته بود و به زبان دیگر به مقام کار آگاهی ارتقاء یافته بود .

ویترور Vitruve معمار رومی که وظیفه ای چون وظیفه واتسن Watson ( یکی از قهرمانان کتان دوئل ) دارد ، دوست سال جوانتر از شرلوك هلمس Sherlock Holmes سیرا کوز بود ، حادثه را چنین حکایت می کند :

هیرون Hiéron در سیرا کوز از قدرت سلطنت برخوردار بود و چون نعمت و مال فراوان داشت بر آن شد که تاجی زرین به افتخار خدایان جاوید و به نذر آنان در معبدی جای دهد . پس مقداری زر در ترازو نهاد و به زرگری داد تا این تاج را برای وی بسازد . زرگر تاج را که با نهایت زبر دستی ساخته شده بود پیش شاه برد و ترازو نشان داد که

وزن تاج برابر با زر خام است .  
 پس از آن خبری به شاه رسید که مقداری زر هنگام ساختن تاج ربوده شده و همان مقدار نقره به زر درآمیخته است .

هیرون که از این اهانت سخت آزرده گشته بود ونمی دانست چگونه پرده از روی این دزدی بردارد از ارشمیدس خواست در این باره به تفکر پردازد . ارشمیدس که خود را مأمور این کار میدید به حمام آمد . وقتی که پای در خزینه حمام نهاد دریافت که آب به اندازه حجم بدنش بالا می آید و چون بر حسب تصادف ( من عبارت بر حسب تصادف را بسیار دوست دارم ) به کشف علت این پدیده دست یافته بود نتوانست خود را نگاهدارد و دستخوش شور و هیجان شد . از حمام بیرون دوید و عریان و برهنه رویه سوی منزل نهاد . . . و در همان اثناء بود که به زبان یونانی داد میزد : « اورکا Eureka »

حکایت کرده اند که ارشمیدس به دنبال این اکتشاف دو توده به وزنی مساوی با وزن تاج ساخت که یکی از طلا و دیگری از نقره بود . سپس ظرفی را لبال پر از آب کرد و جسم نقره ای را در آن فرو برد . آب به اندازه حجم جسمی که در آن فرو رفته بود از ظرف فرو ریخت . پس توده نقره را از آب بیرون آورد و دوباره ظرف را لبال پر کرد و آبی را که در ظرف می ریخت به وسیله پیمانه ای سنجید . به این ترتیب حجم آبی را که مطابق وزن جسم نقره بود به دست آورد .

پس از این تجربه به همان ترتیب توده طلا را در ظرف لبال فرو برد و به همان روش آبی را که دوباره از ظرف فرو ریخت سنجید و دید که آب به مقداری کمتر از ظرف بیرون ریخته است . اما آبی که لبریز شده بود نسبت به اختلاف حجم میان دو توده طلا و نقره ای که دارای وزن مساوی است کمتر بود .

عاقبت وقتی که ظرف دوباره پر از آب شد و خود تاج را در آن فرو برد به این مطلب دست یافت که مقدار آبی که تاج لبریز می سازد بیشتر از مقداری است که توده ای از طلا که به همان وزن باشد از ظرف بیرون می ریزد . ارشمیدس مقدار آبی را که هنگام آزمایش تاج بیرون ریخته بود سنجید و به این ترتیب از روی دزدی و دستبرد زرگر پرده برداشت .

رزی مساک که پنجاه صفحه از کتاب خود را به عهد قدیم تخصیص داده به مطالعه قرون وسطی و عصر جدید نیز پرداخته است . فراموش نباید کرد که وی چنان که از عنوان کتابش پیداست در نظر دارد تأثیر فکر علمی را در رمان پلیسی نشان دهد .

به قول وی وجود فرهنگ علمی در تمدن هر قوم وقتی که به مرحله ای برسد ، تغییری در عالم ادب روی می دهد و داستان هائی از نوعی خاص و به زبان دیگر نوع تازه ای در زمینه ادب پدید می آید که با عادت هائی که در سایه استفاده از علوم رشد یافته است ، مطابقت می کند . در میان این انواع ( هر گاه اطلاق این کلمه به مجموعه ای از آثار جهان ادب که به نظر مردم چندان اعتباری ندارد روا باشد ) باید آن چیزی را که امروز داستان پلیسی نام دارد نیکو ترین نشانه تأثیر علم در عالم ادب بدانیم . می توان امید وار بود که رمان پلیسی برای پی بردن به تأثیر علم معیار جالبی باشد و هر پیشرفتی در عالم علم رنگ و قیافه رمان پلیسی را تغییر دهد .

پس باید در انتظار آن بود که رمان پلیسی را در راه تکامل هم سفر علم جدید ببینیم . . . یعنی اینکه افول کامل آن را در قرون وسطی ، نخستین تظاهر آن را در حدود قرن شانزدهم و نخستین جلوه های روشن آن را در قرن هیجدهم و شکفتگی آن را در قرن نوزدهم مشاهده کنیم .

این نظر بسیار جالب است و از این گذشته صحیح به نظر می آید . قرون وسطی که در میان رازهای بسیار فرو رفته است و در صفای محض با آنها بس می برد ، هرگز به صدا در نمی آید که به یاری عقل به توضیح و بیان این رازها بپردازد بسبب آنکه قرون وسطی این رازها را مظهري برتر از طبیعت ، و خارق عادت می پندارد . خلاصه در تعریف رمان پلیسی عامل مهم در این دو کلمه است : « بیان راز » .

پس ما در حیرت و تعجب نخواهیم بود از اینکه ببینیم در قرن « دائرة المعارف » در نوشته های یکی از بزرگترین نویسندگان فرانسه که پایبند به اصالت عقل بود ، صفحهای وجود دارد که می تواند برای همه نویسندگان رمان پلیسی سرمشق باشد . این صفحه بسیار شهرت دارد و همه کس آن را خوانده است و من نیز به سبب همین شهرت به نقل آن در این جامبادرت می ورزم . این جا سخن از ولتر در میان است و من روا نمی دانم هر جا که فرصتی برای سخن گفتن از ولتر به دست آید این فرصت را غنیمت ندانم .

فصلی از کتاب « صادق » که ما آن رافصل « پلیسی » نام خواهیم داد عبارت از فصل « سگ و اسب » است . چنان که خواننده بیاد دارد این فصل وقتی آغاز می یابد که صادق پس از حادثهای به یکی از خانه های روستائی کنار رود فرات پناه می برد تا سعادت خود را در مطالعه حقیقت جستجو کند .

روزی که در کنار بیشه ای در گردش بود خواهجای وابسته به دربار ملکه به اتفاق چند افسر به سوی خودشتابان یافت . قیافه همه آنان مثل اشخاص کم گشته ای که در جستجوی چیز گمشده ای بسیار گرانها سربه کوه و بیابان تهادماند پر اضطراب بود . خواهجه گفت : جوان سگ ملکه را ندیدی ؟ صادق با تواضع جواب داد : « سگ ماده بود نه سگ نر » خواهجه گفت : « راست می گوئی » صادق اظهار داشت « سگی پشالو و بسیار کم جنه که چند روز پیش بچه آورده است و دست چپس لنگه است و گوشهای درازی هم دارد » خواهجه که از نفس افتاده بود گفت : پس این سگ را دیده ای ؟ صادق جواب داد : هرگز آن را ندیده ام و هرگز خبر نداشته ام که ملکه سگ ماده ای دارد یانه .

از عجایب تقدیر آنکه درست در همان زمان زیباترین اسبان طولبله پادشاه از دست مهتری در دشتهای بابل گریخته بود . میرشکار پادشاه و دیگر افسران درست باهمان اضطرابی که خواهجه به دنبال سگ ماده دوان بود در جستجوی این اسب زیبا بودند . میرشکار از صادق پرسید که اسب پادشاه را در این جا دیده است یا نه . صادق جواب داد : همان اسبی که بهتر از همه اسبها می دود ، پنج پاقد دارد . سمش کوچک و طول دمش سه پا ونیم است . لگامش از طلای بیست و سه عیار و نعلش از نقره یازده عیار است . میرشکار پرسید . . . از کدام راه رفت ، کو ؟ کجا است ؟ صادق جواب داد : من آن را ندیده ام . و هرگز چیزی درباره این اسب نشنیده ام .

میرشکار و آن خواهجه را شك و تردیدی نماند که صادق اسب پادشاه و سگ ماده ملکه را دزدیده است . پس صادق به شورای بزرگ برده شد و شوری او را به تازیانه خوردن و بقیه عمر را در سیبری به سر آوردن محکوم ساخت . هنوز حکم داده شده پاداده نشده بود که اسب و سگ ماده را باز یافتند و قضات ناگزیر درصدد تجدید نظر در حکم خود برآمدند . اما صادق را به پرداخت چهار صد مثقال زر محکوم کردند به جرم آنکه از بیان آنچه دیده بود استنکاف جسته و دیده خود را انکار کرده بود . صادق ناگزیر این جریمه را پرداخت و پس از آن به صادق اجازه داده شد که در شورای بزرگ به دفاع از خود بپردازد و وی چنین سخن گفت :

ای کواکب عدالت ، ای معادن علم ، ای آئینه‌های حقیقت که دارای سنگینی سرب و سختی آهن و فروغ الماس هستید و قرابت بسیار با زر و سیم دارید از آن جایی که اجازه سخن گفتن در برابر این مجمع خجسته یافته‌ام به اوروسماد Orosmade سوگند می‌خورم که هرگز سگ و اسب مقدس پادشاه را ندیده‌ام . حادثه ای که بر سرم آمد همین است که می‌گویم : در اطراف بیشه در گردش بودم که خواجه محترم و میرشکار معروف را آن جا دیدم . جای پای حیوانی برشها دیده می‌شد ، به آسانی دریافتیم که این جای پای سگ کم جثه‌ای است . شیارهایی که برشته‌های شن و میان جای پاها نقش بسته بود مرا متوجه ساخت که این حیوان ماده بوده است و پستانهای آویزانی داشته است و بدینسان پی بردم که چند روز پیش بچه آورده است . آثار دیگری نیز روی شن پیدا بود و نشان می‌داد که این حیوان گوشه‌های بسیار درازی داشته است . چون دیدم که یکی از پنجه‌ها کمتر از پنجه‌های دیگر در شن فرو رفته است دریافتیم که سگ ملکه ما - اگر جرات نباشد - اندکی لنگ بوده است .

در باره اسب پادشاه باید بدانید که من در حین گردش در جاده‌های این بیشه جای نعل اسبی دیدم . فاصله همه این جای‌ها یکسان بود . گفتم این اسب حیوانی تیزرو است . کرد و خاک درختان جاده باریک که پیش از هفت پاعرض ندارد در طرف راست و چپ ، تا سه پا و نیمی از میان رفته بود . گفتم این اسب سعی به درازی سه پا و نیم دارد که بر اثر حرکتهای خود به طرف راست و چپ کرد و خاک را جارو زده است . زیر درختان بر کفهای دیدم که تازه فرو ریخته بود و پی بردم که این اسب به شاخه‌ها دهن زده و بدینسان پنج پا و نیم قد داشته است . اما در باره لگامش که باید طلای ۲۳ باشد باید بگویم که زیورهای آن به سنگی که سنگ محک بود خورده بود و من آن را آزمودم . خلاصه از روی آثاری که نعل حیوان روی سنگریزه‌هایی از جنس دیگر گذاشته بود ، دانستم که نعل آن از نقره‌ای یازده عیار بوده است .

حس تشخیص عمیق صادق از طرف همه قضات ستوده شد . خبر این حادثه بکوش پادشاه و ملکه رسید . همه جا گفتگو از صادق بود و اگر چه چند مغ را عقیده برین بود که باید به عنوان جادوگر در آتش انداخته شود ، پادشاه فرمان داد که چهار صد مثقال طلائی که به عنوان جریمه پرداخته بود به او پس بدهند . منشی دادگاه ، مأمور اجراء و دادستان به نزد او آمدند و چهار صد مثقال زر را باز آوردند و تنها سیصد و نود مثقال آن را برای هزینه دادرسی نگهداشتند . پادوهای آنان نیز از صادق انعام خواستند . عقیده بر این است که این فصل از کتاب ولتر از منابع گوناگونی آمده است اما هر چه باشد از آن پس این گونه مشاهده و استدلال نامی به خود گرفت . « روش صادق » و دانشمندانی مانند کوویه Cuvier و تامس هکسلی Thomas Huxley این روش را با شور و اشتیاق پذیرفتند و به مقایسه روشهای خودشان با آن دست زدند . و این شیوه اساس رمان پلیسی شد .

صد سال پس از این بود که نمونه شایسته این شیوه در آن سوی اقیانوس اطلس پدید آمد : رمان سیاه به دست میسز رادکلیف Mrs. Radcliffe نوشته شد و رمان‌های پرحادثه Fenimore Cooper رشد و توسعه یافت . فرانسه در این میان هیچ حقی نداشت . آنچه در فرانسه انتشار می‌یافت خاطره‌ها و یادداشتهای پاسپانان بود که در مقابل خاطره‌های دزدانی مثل کارتوش Cartouch یا مانداران Mandarin به وجود می‌آمد و در میان این گونه نوشته‌ها یادداشتهای Vidocq که خود دزد و پاسبان بود از همه بیشتر شهرت دارد

و در عصر خود چندان توفیق یافت که در ادبیات فرانسه قرن نوزدهم تأثیر کرد رفته رفته اصطلاح رمان پلیسی بر سر زبانها افتاد و این کلمه را اولین بار فردینان بروتیئر Ferdinand Brunetiere بکار برد .

اما مفهوم آن با مفهومی که ما از رمان پلیسی در ذهن داریم تفاوت دارد . در آن ایام رمان پلیسی رمانی بود که پلیس در آن دخالت داشت ، و رویهمرفته این دخالت چندان درخشان نبود . هر چیز مثل اسرار پاریس اوژن سو Eugène sue ، قضیه تازیک بالزاک و بینوانان هوگو رمان پلیسی شمرده می شد . دزدی و قتل و زندان ، خاطر بالزاک و ویکتور هوگو را بی اندازه مشغول می داشت و فراموش نباید کرد که نخستین رمان هوگو به « واپسین روز يك محكوم » اختصاص دارد و وترن Voutrin وهم انگیز ترین قهرمان بالزاک که در ابتدای امر در بابا گوریو موجودی مرموز است به سرعت در کتاب « عظمت و سفالت فواحش » رمان دیگر بالزاک به صورت موجودی نادر و برتر از انسان در می آید . رمان پاورقی که به زودی به جراید پاریس رونقی داد از همین گونه آثار شمرده می شود و چندان تفاوتی میان وترن و راهزنان عوام پسندی مانند روکامبول یا فانتوما وجود ندارد . هنوز هیچیک از این چیزها به معنی درست رمان پلیسی نیست . « بانوی فرانسوی » برای آنکه در دنیا به جلوه در آید باید شوهری امریکائی پیدا کند . این بانو نامها و ظواهر مملکت خود را که شاید نادرست است با خود به امریکا می برد . جوانی که شاهکارهای شوهر این بانو می شود این اسمها و ظواهر را رواج می دهد . بدین سبب است که نخستین رمان پلیسی و بزرگترین این رمانها ( چه به عقیده من هنوز کسی برتر از آن ننوشته است ) در چار چوب مفروضی از پاریس رخ می دهد . برای کسی که اهل پاریس باشد این رمانها بسیار جالب است .

کوچه « غسالخانه » برای بسیاری از ما برتر از کوی و برزنی است که حقیقه وجود دارد . از اینرو ، فرانسه به بهترین صورتهای از نویسندگانی بیگانه به سپاسگزاری برخاست . یعنی از « ادکارپو » تشکر کرد و یکی از بزرگترین شعرای خود را به عنوان مترجم به خدمت او گماشت و این مترجم هفده سال از زندگی خود را وقف ترجمه آثار وی کرد . . . . آثاری که امروز از بودلر جدائی ناپذیر است ، و صرفنظر از تاریخ ادبیات پلیسی در جهان ادب فرانسه مقامی دارد .

بدبختانه این نوشته های پو بیدرتنگ انعکاسی بیار نیاورد . و در آن زمان جانشینی بیش نیافت و آن امیل گابوریو Emile Gaboriau ، آفریننده مسیولو کوك M. Lecoq بود که اسرائیلی و بیسمارک و آندره ژید به تحسینش برخاسته اند . در آثار کار بوربو چیزی از شدت نفوذ و صولت « پو » دیده نمی شود ، زیرا کار بوربو بلوغ لازم را ندارد و نویسنده رمان های پاورقی است که به قول روزنامه نگاران « برای آنکه بیشتر پول بگیرد مطلب را هر چه بیشتر طول و تفصیل می دهد . »

حد اقل پارهای از رمان های وی حقیقه پلیسی است . معما ، تحقیق ، استدلال ، قتل ، در آن وجود دارد . مسیولو کوك می گوید ، من معماها و جنایتهای ساده را به بیچه ها وامی گذارم ، اما این مسأله مانع از آن نخواهد بود که شرلوک هلمس او را به شدت خوار و حقیر شمارد . برای آنکه شرلوک هلمس وارث حقیقی شوالیه دوین Chevalier Dupin است . فرمول ادکارپو از طرف کونان دویل از سر گرفته شد و چنان با احترام از سر گرفته شد که هیچ فرانسوی ، نمونه ای از آن را عرضه نداشته است .

برگردیم بر سر فرانسه . . . شتاب دارم که به عصر جدید ، به محاکمه های که

رمان پلیسی در آن به صورت متهم در آمده است به رسم . با این همه اجازه می خواهم از دو اثر که در نخستین سالهای قرن ما انتشار یافته است یعنی از آثار مورس لبلان و کاستون لرو Gastrn Leroux سخن گویم . بخصوص اینکه بر آثار این دو نویسنده خرده ها گرفته شده است و خرده گیران عسر ما نیز پیوسته از آن ها استفاده جستند .

مورس لبلان خالق آرسن لوپن و کاستون لرو خالق رولتایی Rouletabille است آرسن لوپن به قول پدر خود دزدی جوانمرد و رولتایی روز نامه نگاری است که حوادث زندگی به صورت کارآگاهی در می آورد . . . و آن هم چه کار آگاهی !

آرسن لوپن قهرمان رمان های بی شماری است که نخستین جلد های آن را باید بهتر از مجلدهای دیگر دانست . در این رمانها همه گونه حادثه شگرف رخ می دهد که از آن میان می توان مبارزه آرسن لوپن را در آغاز کار با یکی از کارآگاهان انگلیسی به نام هرلوك شلمس نام برد . این نام به تنهایی نشان می دهد که مورس لبلان برای بیان سرگذشت قهرمان خود چه قلم خنده آور و پیشداری بکار برده است . منظور مورس لبلان این است که درعین سرگرم ساختن خواننده تفریح خاطر برای خویش فراهم آورد و بدش نمی آید که روش سخت و چه بسا تندرو کونال دوپل را بیاد مطایبه واستهزاء بگیرد اما توفیقی که به دست می آید مورس لبلان را ناگزیر می سازد که جنبه « جد » را در بازیگران داستان خویش بیشتر رعایت کند . . . و اینکه لوپن تا پایان کار همان اهل تفنن . دزد جوانمرد ابتدای کار است بدبختانه مؤلف دیگر بیاد لبخند زدن نمی افتد .

کاستون لرو آثار خود را از شاهکاری بنام « اسرار اطاق زرد » آغاز کرده است . رولتایی برای حل رشتهای از مسائل بهت آور و دهشت بار همان شیوه تیزهوشی و زبردستی « صادق » را بکار می بندد . این قهرمان روزنامه نگار بود ، برای آنکه پدرش روزنامه نگار بود . ژرار بوئی Gerare Bauër یکی از بهترین اربابان نقد جهان ادب فرانسه بدین گونه از مؤلف فقید اسرار اطاق زرد یاد می کند :

« کاستون لرو که طبعی لطیف و شوخ داشت مدتی دراز اخبار و وقایع داد گاهها را در روزنامه ای می نوشت و در همان ایام نوع دوستی و آگاهی خود را از فقر و بدبختی بشر نشان داده بود . نمایشنامه ای بنام « خانه قضات » نوشت که گرچه توفیق کامل نیافت استعداد فراوان در آن بکار برده بود . این ناکامیایی کاستون لرو را اندکی غمگین و ملول ساخت و وی سوگند خورد که انتقام خود را از مردم و هر چه خادم مردم نام دارد بگیرد . و در آن هنگام بود که به نوشتن رمانهای پلیسی خود پرداخت . اسرار اطاق زرد ، عطر بانوی سیاه پوش و رمانهای بسیار دیگر که زبردستی و جنبه جوش شایان توجهی در هر يك از آنها پدیدار است در آن ایام نوشته شد . گردانندگان همان روزنامه هائی که در مقابل مقاله های بسیار خوب وی در ایام جوانی اندک پولی به او می دادند دست بدامنش زدند و برای انتشار رولتایی ، مخلوق خیال وی ، زر بیایش ریختند . کاستون لرو نیز چنان که دلش می خواست مردم را منقاد خود ساخت . روزی با وی روبرو آمدم . صورت درشتش از سعادت گل انداخته بود ... گفت : « این باز کارما بروفق مراد است ... داستانی دارم ، داستان کنجی زیر پله چهارم ... بسیار خوب ، پیرزنی که از زنان محله « سن لوئی آن لیل » است برای یافتن کنج پله دوم را خراب می کند . پاک دیوانه است . به تیمارستانش می برند ... این است پیرزنی ... عزیزم ... بسیار خوب . . . مردم حادثه و اسرار می خواهند . . . من هم حادثه و اسرار بخوردشان می دهم »

ژرار بوئر معتقد است که همه رمانهای کاستون لرو نشانه‌ای از زبردستی و حرکت و جنب و جوش شایان توجهی است. من درباره حرکت جنب و جوش این رمانها حرفی ندارم اما در باره زبردستی و مهارتی که وی در کار خود نشان می‌دهد باید بگویم که این زبردستی و مهارت در جلد‌های بعدی نقصان می‌یابد. همچنان که در مورد مورس لبلان دیده شد اینچنانی می‌توان دید که پیروزی و کامیابی ناچه اندازه ممکن است خطرناک باشد. ناگفته نماند که پیروزی و کامیابی جز به عنوان پاداش به حال مؤلف سازگار نیست، و این سازگاری نیز با مقاومتی که مؤلف در برابر کامیابی و پیروزی نشان می‌دهد، تناسب دارد. پیروزی در عالم نویسنده هرگز به عنوان منبع الهام ارزشی نداشته است... پیروزی برای نگیزنده «مسامحه» است و بدترین عیب را که عبارت از «تکرار» باشد در نوشته‌های مؤلف بیار می‌آورد. کونان دوئل که روزی ناگزیر برای جوابگویی به تقاضای مردم و برخلاف انتظار شرلوک هملس را از نو زنده ساخت همین مسأله را در یادداشتهای خود نوشته است.

خطری که از پیروزی و کامیابی برمی‌خیزد و قدرت آفرینش نوشتن را تپاه می‌سازد چنان که می‌توان حدس زد خاص نویسنده‌گان رمان پلیسی نیست. در همه انواع ادب در رمان روانشناسی، تحقیق و تتبع، تأثیر و شعر - همچنان در نقاشی و مجسمه سازی یکسان است و سبب بروز آن به نحوی روشنتر در رمان پلیسی این است که خواننده این گونه رمانها پیش از هر کس دیگر پرتوقع و پرتشوهر است. اکنون وقت آن است که به بررسی سرنوشت رمان پلیسی از زمان نخستین جنگ جهانی بپردازیم و حتی این سؤال را که «رمان پلیسی چیست» مطرح کنیم.

بیاد دارم که چندی پیش مقاله‌ای خواندم که بایانی قاطع رمان را دو نوع دانسته بود. یکی رمانهای عوام پسند و پر حادثه و پلیسی که نویسنده مقاله آنها را رمانهای ارزان نام داده بود و دیگری رمان ادبی.

خواستم بدانم که مقصود از رمان ادبی چیست. لیتره Littre در تعریف «ادبیات» می‌گوید: ادبیات چیزی است که تعلق به Belles - Lettres دارد و Belles Lettres را به این ترتیب تعریف کرده است: دستور زبان، معانی و بیان و شعر. و چنان که می‌بینم مفهوم دقیق و مشخص کلمه قدرت آن را نخواهد داشت که آن فرق مرموز را روشن سازد، آیا آنوقت باید قیمتی را که این مقاله برای رمانهای گروه اول تعیین کرده است در نظر بگیریم و بگوئیم که رمان ادبی رمانی است که کران قیمت.

باین ترتیب اگر رمان پلیسی رمان خوبی نباشد پس چرا طبایع بزرگ از خواندن رمان پلیسی لذت می‌برند. من خود چه بسا محقق و فیلسوف و مورخ دیده‌ام که در خواندن رمان پلیسی و تنها رمان پلیسی تعصب دارند و با وجود این از اشخاصی هم هستند که سرخ و سیاه - تس دو برویل Tess d'uberville و جنایت و مکافات را خوانده اند و با حق شناسی و سپاسگزاری نیز از این رمانها حرف می‌زنند. اما آنان را وقت این نیست که در میان رمانهای بیشمار عصر کنونی به جستجوی رمانهایی بپردازند که با این آثار بزرگ پهلوی زند. حتی اگر وقت این کار نیز باشد می‌شبه چندانی چیزی بدست نخواهند آورد. چه بسیار عجیب است که ادبیات میان دو جنگ جذبه معما را به دست فراموشی و اهمال سپرده است.



براستی چه دلیلی دارد که نویسندگان اکثر رمانهای پس از جنگ ۱۹۱۴ جذبۀ معما را که بدون شك اساس مطلب است به نظر تحقیر نگریسته اند. بر شبهه به سبب جنگ... برای آنکه در این دوره رمانهای بیشماری نوشته شده است که شرح اعمال پهلوانی یا نفرت بار دنیائی را که دستخوش جنگ بوده است در بردارد. و در این گونه مواقع است که پیوسته ایللیاد با آن نیمه خدایان و خیانت پیشگان که خون و عشق خود را به عنوان سر مشق بکار می برند. . . نمره همه تمدن ها را دور می ریزد و خود به عنوان خداوندی مطلق فرمان می راند.

اما پس از پایان جنگ هوش و غرور افراد به همان نسبتی که در محاق استهزاء و آزار افتاده بود قوت گرفت. بشر بخود آمد و خود را به جای آنکه قطره آبی از دریای خروشان و خشمگینی پندارد جهانی کامل و در بسته پنداشت که هیچ نیازی به دیگران ندارد. زندگی درونی بر هر چیز دیگری چیره گشت. حادثه و عمل به نظرش بیهوده آمد، و درست در همین زمان دانشمندی متهور درهای تازه ای به سوی اعماق روح کشود که نویسندگانی تا بفره به وسیله هنر خود بر آن صحنه گذاشت. یکی از ایندو فروید Freud و دیگری مارسل پروست Morsel Proust بود. باید یاد آور شد که آثار هر دو پیش از سال ۱۹۱۴ آغاز یافته بود. اما جنگ و « بازگشت به سوی خود » هر دو آنان را به مقامی ممتاز رساند و نظر اکثر نویسندگان را به سوی آنان معطوف ساخت. اما با وجود آنکه تئوریهای فروید و شانزده مجلد « در جستجوی زمان از دست رفته » شایسته تحسین و اعجاب ماند، محصول ادبی عظیم فرانسه به وضعی را که در آمد. و پس از چنین مطلبی نباید از رواج رمان پلیسی دستخوش تعجب شد: رمان پلیسی بر همه آنان که برای تعقل و تفکر احتیاجی به حقیقت و برای آگاهی از درد بشر احتیاجی به رمان ندارند استیلا یافته است، به شرط آن که دیگر چندان جوان نباشند. و یکی از این گونه مردم که دوست من است روزی چنین می گفت: « می خواهم از خودم رو بگردانم، خود را فراموش کنم، سرگرم شوم. این دوست من رمان پلیسی را مثل بازی شطرنج محرك ذهن می داند. از طرح مسائلی که در اطراف رازی به میان می آید لذت می برد، به دنبال این نظرها می افتد چندان که به مانعی غیر قابل عبور بر می خورد. در این نوع رمان که موضوع بر همه چیز غلبه دارد ایجاز و دقت قضایا خوشبختانه اجازه نمی دهد که سبایه ای از زندگی گذشته که چه بسا دردناک است خواننده را به یاد ایا مغم انگیزی که بروی گذشته است بیندازد و آشفته حال سازد. به عقیده پاره ای از روانشناسان پیروزی و رواج رمان پلیسی مولود دلیلی نهفته تراست. خواننده برای آن رمان پلیسی را دوست دارد که در دل هر يك از ما جنایتکاری خفته است که از این کابوسها و جنایتها لذت می برد. اما من چنین چیزی را باور ندارم، رمان پلیسی گذشته از طرح مسأله و شرح حماسه اکنون به سوی مرحله دیگری پیش می رود و آن جستجوی « احساس » و « تأثر » است. رمان پلیسی امروز احتیاج مبرم به روانشناسی دارد و نویسندگانی که از قدرت روانکاوی بی بهره باشد، به نوشتن رمان پلیسی خوب قادر نخواهد بود. رمان پلیسی در عصر حاضر به سرعت پیش می رود اما برای آنکه این رشته از نویسندگانی به صورت نوعی از انواع ادب در آید محتاج به ظهور نویسندگانی است که مهارت بر آن بزند و اگر چنین نویسندگانی پدید آید دیگر رمان پلیسی تنگ جهان ادب شمرده نخواهد شد. . . رمان پلیسی احتیاج به بالزاک خود، استاندال خود، داستایوسکی خود و تامس هاردی خود دارد.

ترجمه عبدالله توکل